

ملت و فرهنگ ملی خویش باشد. در هیچ زمانی فرهنگ ایرانی بدینسان از دو سوی در زیر فشار خودبهای غافل و ناآگاه و دشمنان آزمند و کینه‌جوی دیرینه و نورسیده از دور و نزدیک قرار نداشته است. هر روز خبری از جعل حقایق و تاریخ سازی و تغییر نامهای جغرافیایی می‌شنویم، زیرا در مجله ایران شناسی خواندم که کسی در مجامع علمی خارجی نطقها کرده و گفته است که اصولاً در گذشته کشوری به نام «ایران» وجود نداشته و هویت ایرانی واقیقت ندارد و بر ساخته رضاشاه و ایران شناسان اروپایی است. البته در جواب او دکتر جلال متینی و دکتر جلال خالقی مطلق مقالات مستدل محققانه‌ای درباره سوابق نام و موجودیت ایران نوشته‌اند و حق مطلب را ادا کرده‌اند. اما تصور اینکه یک ایرانی چنین بیندیشد و با گذرنامه ایرانی در مجامع بین‌المللی چنین حرفهایی بزند حیرت آور و تأسف‌انگیز است، و زنگ خطر است برای هستی و حیات ما.

* * *

در پایان سخن، توفیق استاد محترم آقای دکتر محمد محمدی ملایری را در تألیف و نشر کتاب کم نظیر گرانقدرشان تبریک می‌گوئیم. با این انتظار و اشتیاق که در کنار انتشار بقیه مجلدات کتاب، مجموعه مقالات استاد هم که حاوی نکات دلکش اضافی در همین زمینه است در چند جلد تدوین و منتشر گردد. بیشتر آن مقالات که در نه دوره فصلنامه‌های ادبیات ایران در بیروت چاپ شده کمتر به ایران رسیده و تردید دارم که دوره‌های کامل آن در کتابخانه‌ها و در دست محققان باشد. بدین سبب تدوین و چاپ آنها ضرورت دارد.

پرویز خانفی

بانگ رحیل (یا) درای درآی

تألیف حسن امداد - شیراز - انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۶۰ ص.

- ۱ -

درین کتاب بیش از ۲۳۶ قطعه شعر آمده است. همه این شعرها از ارزنده‌ترین آثار شاعرانی است که اکثراً نخبگان شاعران گذشته و معاصر هستند. همانطوری که از نام کتاب پیداست آثار مندرج در این مجموعه بر محور موضوعی خاص گزیده شده و مهم همین است. به تازگی و از روزگاران پیش تذکره‌ها و سینه‌ها و مجموعه‌هایی از شاعران مختلف با محتوایی گونه‌گون فراوان چاپ شده و می‌شود، اما مهم اینست که مؤلف دقیق و دانشمند برای چاپ این کتاب با صرف وقت و توّرق و تعمق در آثار همه شاعران پارسی زبان تنها، تعدادی از کار شاعران را انتخاب کرده است و آن آثاری است که شاید بتوان گفت اصیل‌ترین و عاطفی‌ترین سروده گویندگان توانای زبان پارسی است. بدون تردید شاعری که مرگ را به عنوان آخرین دوی درد حیات خویش می‌داند و مدح و قدح و ذم و هجوی در کار نیست و در آرزوگی کامل و افسردگی سنگین شعری سراید، می‌خواهد وارسته و پیراسته‌اندوه‌پاک دل خویش را بیان کند، در اینگونه موارد تصنع و لغظی و توجّه به مسائل جانبی کمتر وجود دارد و خواه و ناخواه آنچه آفریده می‌شود آینه روح دردمند اوست. تنها استادی و تسلط و شیوه شاعری او مطرح است که کار گروهی مؤثرتر و لطیف‌تر و عاطفی‌تر شکل می‌گیرد و کار گروهی در مراحل پائین‌تر است. من به دو جهت آنچه شایسته این کتاب ارجمند است نمی‌توانم بنویسم، یکی اینکه با استاد حسن امداد فاضل ارزنده گذشته از آنکه صادقانه و عاشقانه دوستی دارم و شیفته فضل و فروتنی و انسانیت او هستم، از طرفی هم مورد عنایت او بوده‌ام و در خیل بزرگان نامی کاری هم از حقیر آورده است، آنهم با دقت و تأمل کامل و درست بجا در گزینش آثار. در نتیجه آن چنان که دل مشتاق می‌خواهد قلم

فرمان نمی‌برد، اما بهر صورت در کلیتی اشارتی می‌توان کرد:

کتاب در نوع خود که محور موضوعی دارد شاید نادر یا بی‌نظیر باشد. مجموعه‌هایی در عشق و عرفان و موضوع‌هایی علمی و ادبی تاکنون بسیار چاپ شده، اما در این موضوع بخصوص که به جستجوی حال شاعران در لحظات آخرین یا نزدیک به واپسین دم حیات باشد، تا این حد جدی کوشش نشده است و این کار گذشته از ذوق‌گزینش، شکیب و حوصله و صرف وقت می‌خواهد که به راستی کار همگان از جمله خود بنده نیست.

کتاب مقدمه کوتاه دارد که ضمن توجه آنچه در کتاب آمده، شامل سطوری اندرزگونه هم هست که مؤلف اشاره می‌کند: که زندگی بهر صورت زیباست و نباید دچار یأس و ناامیدی شد و جلوه‌های دلپذیر حیات را از آینه سیاه نگریست، که به نظر من این سخن اگرچه حاشیه‌ای است و دستوری نیست، ولی اصولاً کلامی است خلاف مقوله هنر و شعر. هرگز نمی‌توان به آفریننده اثر هنری در زمینه اخلاق و تناسبات کار او با مراتب اجتماعی - نصیحت کرد. گاهی هنرمند در لحظات پایانی عمر آنچنان دلبسته حیات است که حالتی چونان زمان شباب دارد و به عکس در جوانی از مرگ می‌گوید و فقدان اعتباری استوار برای دلبستگی‌ها، ولی چون مؤلف صاحب نظر در موقعیتی است که هم اندوخته دانش و فضیلت دارد و هم کولباری از تجربه و پیشش، باید پند و اندرزش را هم در حوزه حسن نیت یعنی مرد راه و پسر مُراد بودن با جان دل پذیرفت و بر این گونه دآوری‌ها خرده نگرفت.

مسیر گزینشها تا اندازه‌ای بر اساس تاریخ ادب ماست، چون شعر آغازین شعر معروف رودکی است و بخصوص قصیده مناسب:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود...
جزء آثار انتخابی از رودکی است و بعد از رودکی، فردوسی بزرگ است و کلام در ناک او:
نزدادی مرا کاشکی مادرم و گرزاد مرگ آمدی بر سرم

* * *

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی...
و بعد قصیده گرانقدر ناصر خسرو:

دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد صحبت دی و بهمین

و بهمین ترتیب مسعود سعد و قصیده سترک حصار نای پس از آثار فردوسی آمده است و به یقین باید گفت در دست چین آثار، گذشته از مضمون متناسب با محور موضوعی کتاب تناسبات دیگری از جمله استواری و معروفیت آثار شاعران نیز معیار گردآوری بوده است. مؤلف ارجحند در انتخاب کار شاعران معاصر هم با کنکاشی دقیق آثار سنگین و متناسب را برگزیده است. مثلاً از حبیب یغمایی این شعر را بسیار بجا و درخور موضوع کتاب آورده است:

من نمی‌خواهم که بعد از مرگ من افغان‌کنند دوستان گریان شوند و دیگران گریان کنند
از جلال همایی:

پایان شب سخن سرائی می‌گفت ز سوز دل همایی
فریاد کزین رباط که گل جان می‌کنم و نمی‌کنم دل

از شاعران دیگر مثل شهریار، پروین اعتصامی، صورنگر، رشید یاسمی و... شعرهای براستی مناسب بسیار آمده است و قسمتی از کتاب هم مربوط به شاعران نسل بعد از این گروه است که از آثار آنان نیز به خوبی استفاده شده است.

انتشارات نوید که مرکز فرهنگی کوشنده‌ای در شیراز است، ناشر این کتاب ارزشمند است و مثل همیشه دست یاری پیش آورده و کتابی پر محتوا و خواندنی را عرضه دوستداران کتاب خوب داشته است. باید از داریوش نویدگوئی خواست تا سخن از خستگی و یأس و موانع موجود نگوید و تا نیرو

دارد و جوانی، گنجینه آثار ماندنی خویش را پُر بار تر کند. سخن آخر آنکه حسن امداد دیرینه قلمزن محقق و دانشمند جز این کتاب که کم حجم و پُر بار است، آثار چاپ نشده عظیمی دارد که هر کدام در حد یک مجموعه فرهنگی ماندنی است و هر کدام از آنها می‌تواند مرجع جامعی برای کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی ایران و مراکز ایران شناسی جهان باشد. لازم است محافل و مراجع فرهنگی همت کنند و این آثار عظیم را بگسترانند در بهنه فرهنگ و ادب گرانقدر پارسی. در این زمان هر کس قدمی در راه حفظ و اشاعه زبان عزیز فارسی بردارد بی شک برای آیندگان میراثی بزرگ و حساس باقی گذاشته است.

محمدجواد بهروزی

- ۲ -

بانگ رحیل می‌رسد از شاعران به گوش
ما خفته‌ایم و بی‌خبر از کاروان مرگ
(ب)

آقای امداد در این کتاب اشعاری از شعرای گذشته و معاصر در یوفانی دنیا و ترک علائق دنیوی و تعریف مرگ و جهان ابدیت گردآوری کرده‌اند. مؤلف در مقدمه کتاب می‌نویسد:
«... اشعاری که شاعران در واپسین دم زندگی یا در نهایت درد و گرفتاری و آزرده‌اند، از احساسات شدید و رقت بار، با لطف و زیبایی و استحکام و روانی طبیعی همراه است، زیرا اینگونه اشعار از دل دردمند برخاسته، لاجرم بر دل صاحبان درد می‌نشینند و موجبات تسلی خاطر دردمندان و گرفتاران و آزرده‌گان را فراهم می‌آورد».

در این کتاب شعرا هنگام ناامیدی و احساس درماندگی و بیزاری از دنیا و رسیدن پیک اجل اشعاری سروده‌اند که از زمان رودکی تا امروز در این کتاب گلچین شده است.

متجاوز از هزار سال قبل جعفر بن محمد رودکی چنین می‌نالد:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود	نسود دندان لابل چراغ تابان بود
کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم	عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

و یا (مصعبی) می‌گوید:

جهانا همانا فسوسی و بازی
و منوچهری دامغانی نیز در همین مضمون می‌گوید:

جهانا چه بی‌مهر و بدخو جهانی	چون آشفته بازار بازارگانی
بهر کار کردم ترا آزمایش	سراسر فریبی، سراسر زبانی

و فردوسی پاک نهاد نیز از روزگار می‌نالد و می‌گوید:

درختی است این برکشیده بلند	که بارش همه زهر و برگش گزند
همه مرگ را نیم پیر و جوان	به گیتی نماند کسی جاودان

و ناصر خسرو و قبادیانی از عمر شصت ساله خود به تنگ آمده و خواهان دنیائی باقی و روشن است.

دیر بماندم در این سرای کهن من	تا کهنم کرد صحبت دی و بهمین
مسکن تو عالمی است روشن و باقی	نیست ترا عالم فرودین مسکن

شمع خرد بر فروز بر دل و بشتاب
با دل روشن بسوی عالم روشن

و یا مسعود سعد سلمان در زندان حصار نای می‌نالد که:

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای	بستی گرفت همت من زین بلندجای
گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف	گیتی چه خواهد از من در مانده گدای

و حکیم سنائی زندگانی را فانی می‌داند و می‌گوید آدمی آن هنگام که از دنیا رفت باقی است.

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی
 از این زندگی زندگانی نخیزد
 بدرگاه مرگ آی از این عمر زیرا
 و سعید طائی از بیوفائی دنیا و زودگذری عمر می نالد که:

غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند
 راحت و شادیش پایدار نباشد
 و انوری که به جبر معتقد است همهٔ امور دنیا را در کف قضا و قدر می داند و می گوید:
 اگر محوّل حال جهانیان به قضاست
 هزار نقش برآرد زمانه و نبود
 بدست حسادته بندی نهاد بر پایم
 و خاقانی شروانی دنیا را مکان زحمت و ناراحتی و منبع انواع سختیها و مشقات می داند و انسان را به صبر و پایداری فرامی خواند.

درساخت زمانه ز راحت نشان میخواه
 در داغ دل بسوز و زمرهم اثر مجوی
 و باز نظامی گنجوی از پیری و ناتوانی صحبت می کند و می گوید:
 در این چمن که ز پیری خمیده شد کمرم
 دو رشته پر ز گهر بود در دهان ما را
 نشست برف گران بر سرم زموی سید
 به میهمانیم آمد اجل چه چاره کنم
 و کمال الدین اسماعیل از رسیدن پیک مرگ خبر می دهد و آدمی را به صبر و بردباری می خواند.
 رسول مرگ بناگه بمن رسید فراز
 دریغ و غم که بس از شصت و اندسال ز عمر
 و عارف بزرگ و شاعر شورید جلال الدین مولوی در سفر به آخرت و رسیدن به درگاه معشوق می گوید:
 رو سر بسته به بالین تنها مرا رها کن
 دردی است غیر مردم کائرا دوا نباشد
 در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم
 و هم او دربارهٔ فلسفهٔ زندگی و تولد و مرگ و حیرانی فلاسفه و عرفا در این راه می گوید:
 روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
 از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
 و چون مردن را یقینی عظیم و راهی برای رسیدن به معشوق و زندگی ابدی می داند می گوید:
 شیخ فرمود در جنازهٔ من
 سوی کویم برید رقص کنان
 تا بدانند کاولیای خدا
 و شیخ مصلح الدین سعدی شاعر توانای شیرازی با تأسف از مرگ و پایان زندگی می گوید:
 دو بیت جگر کرد روزی کباب
 درینا که بی ما بسی روزگار
 بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت
 و ابن یسین شاعر معروف قرن هفتم هجری مرگ ناگهانی را ترجیح می دهد:

کزین زندگانی چو مردی بمانی
 که گرگ است و ناید زگرگان شبانی
 که آنجا امان است و اینجا آسانی

هرچه تو می بینی آنچنان بنماند
 گریه و زاریش جاودان بنماند

چرا مجاری احوال برخلاف رضاست
 یکی چنانکه در آئینهٔ تصوّر ماست
 که همچو حادثه گاهی نهان و گه پیداست

و منبع انواع سختیها و مشقات می داند و انسان را به

ترکیب عافیت ز مزاج جهان میخواه
 با خویشتن ساز و زهمدم نشان میخواه

ز شاخه های بقا بعد از این چه بهره برم
 جفای چرخ گسست و بریخت آن گهرم
 ز پست گشتن بام وجود در خطرم
 که جز حیات نسا زد قبول ما حضمم

و آدمی را به صبر و بردباری می خواند.
 که کوس کوچ فرو کوفتند، کار بساز
 بناگهان سفر می روم نه برگ و نه ساز

به آخرت و رسیدن به درگاه معشوق می گوید:
 ترک من خراب، شب گردد، مبتلا کن
 ای زرد روی عاشق، تو صبر کن وفا کن
 با دست اشارت من کرد، که عزم سوی ما کن

و حیرانی فلاسفه و عرفا در این راه می گوید:
 که چرا فارغ از احوال دل خویشتم
 به کجا می روم آخر نمایم وطنم
 دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

و راهی برای رسیدن به معشوق و زندگی ابدی می داند می گوید:
 دُهل آرید و کوس، با دف زن
 خوش و شادان و مست و دست افشان
 شاد و خندان روند سوی لقا

و پایان زندگی می گوید:
 که می خواند گوینده ای بارباب
 بروید گسل و بشکفد نوبهار
 بیاید که ما خاک باشیم و خشت

و با تأسف از مرگ و پایان زندگی می گوید:
 که می خواند گوینده ای بارباب
 بروید گسل و بشکفد نوبهار
 بیاید که ما خاک باشیم و خشت

و با تأسف از مرگ و پایان زندگی می گوید:
 که می خواند گوینده ای بارباب
 بروید گسل و بشکفد نوبهار
 بیاید که ما خاک باشیم و خشت

سرانجام باید به غیری سپرد
که خوش مُرد آنکو بیکباره مُرد
که او را ز گسیتی بیکباره بُرد
حافظ شیرین سخن و شاعر آسمانی شیرازی در آرزوی مرگ می گوید:

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

و آنهاکه کرده ایم یکایک عیان شود
آن دم که عازم سفر آن جهان شود
ز نهار یادکن ز من و روزگار من
ناگه بریخت باد اجل نوبهار من
بر نسا امیددی دل امیدوار من

و اما کلیم کاشانی از رسیدن پیری و خزان جوانی تأسف می خورد و می سراید که دو روز حیات را چگونه گذرانده.

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
آنهم کلیم باتو بگویم چسان گذشت
روز دگر بکندن دل زین وزان گذشت

و کمال الدین وحشی در شبی که گمان می کرد آخرین شب عمر اوست بدوستانش چنین وصیت می کرد:

وصیت می کنم باشید از من باخبر امشب
که از بزم شما خواهیم بردن دردمر امشب
رفیقان را نهانی آستین برچشم تر امشب
و عبدالوهاب نشاط اصفهانی از زندگی به تنگ آمده و حقیقت مرگ را اینطور بیان می کند:

گه اسیر نفس و گه مقهور تن
از بُن این دیوار غم را برکنند
تن قفس؛ جان مرغ و جانان گلشن است

و از همه عجیب تر شعری است که فصیح الملک شوریده برای مرگ خود گفته و ماده تاریخ وفات خود را قبل از مرگ اینطور بیان داشته:

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

۱۳۴۵ هجری قمری
و ایرج میرزا جلال الممالک در شعری که برای سنگ مزار خود گفته اینگونه خود را معرفی می کند:
یا از این بعد بدینا آئید
ایرجم؛ ایرج شیرین سخنم
یک جهان عشق نهان است اینجا
در دل خاک دلم شاد کنید
و ملک الشعراى بهار بزرگترین شاعر معاصر ایران در رنج انتظار مردن می گوید:

پیری رسید و موسم طبع جوان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
یک روز صرف بستن دل شده این و آن

ز تب های دگر دارم تب غم بیشتر امشب
باشید ای رفیقان امشب دیگر زمن غافل
مگر درمن نشان مرگ ظاهر شد که می بینم
و عبدالوهاب نشاط اصفهانی از زندگی به تنگ آمده و حقیقت مرگ را اینطور بیان می کند:

ای خدا تا کسی بیاید زیستن
مرگ کو تا رخنه در روزن کنند
این نه مرگ من بود مرگ تن است

و از همه عجیب تر شعری است که فصیح الملک شوریده برای مرگ خود گفته و ماده تاریخ وفات خود را قبل از مرگ اینطور بیان داشته:

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

چون برین در سروکار است به رحمن و رحیم
گر بود رحمتی از حق، زد و صد حشر چه باک
شور شوریدگی و نطق فصیح الملکی
سال فوتم به ربیع دوم این مصرع گشت

سرت گردم نجاتم ده ز دست روزگار امشب
 مریابگذار با اندیشه یار و دیار امشب
 بده جامی و برهانم ز رنج انتظار امشب
 پرستاران چه می خواهید از این بیمار زار امشب

بگردد ای جوهر سیال در مغز بهار امشب
 ز سوز تب نمی نالم طیبیا درد سهر کم کن
 فضای سینه ریشان گرمی ناب است ای ساقی
 اگر نالد (بهار) از زخم دل نالد نه زخم سل
 استاد عباس اقبال هم درباره زندگی خود این رباعی را سروده:

زان جز غم و اندوه نمانده است به یاد
 درسی خواندیم بی اساس از بنیاد

پنجاه و سه سال عمر من رفت به باد
 خوابی دیدیم سر بسر آشفته

اختر چرخ ادب پروین است
 هر چه خواهی سخنش شیرین است
 سائل فاتحه و یاسین است

و شاعر شهیر پروین اعتصامی برای سنگ مزار خود این چنین سروده:
 این که خاک سبیش بالین است
 گرچه جز تلخی ایام ندید
 صاحب آن همه گفتار امروز
 و نصرالله فلسفی استاد و نویسنده معاصر افسانه عمر خود را شرح می دهد و آنرا کوتاه می کند.

زی کشور نیستی سفر بگیرم
 مردی کنم و قصیر تر بگیرم
 آن به که فسانه مختصر بگیرم

خواهم که دل از حیات برگیرم
 وین عمر قصیر سست بنیان را
 افسانه عمر سخت محنت زاست

پژمان بختیاری بودن و نبودن خود را مهم نمی داند و خود را قطره ای ناچیز در پهنای دریای وجود می داند:

و این کاشانه ویران گشت حسرت خانه ای کمتر
 به دریا قطره ای افزون، ز خرمن دانه ای کمتر
 در این ویرانه عقل آشنا، دیوانه ای کمتر
 زندگی تلخ و جان فرسا ترجیح می دهد:

اگر رفتم ز دنیای شما دیوانه ای کمتر.
 زیان و سود عالم چیست از بود و نبود ما
 جزای خیر بادت در علاج من تغافل کن
 و میرزاده عشقی شاعر شوریده معاصر مرگ را بر این زندگی تلخ و جان فرسا ترجیح می دهد:

برای مردم بدبخت مرگ خوشبختی است
 ز دست این همه جان کندن این چه جان سختی است
 که هر که مرده شد آسوده، زنده در سختی است
 و استاد حبیب یغمائی برای مراسم ختم و دفن خود به بازماندگان سفارشهایی می کند:

هزار بار مرا مرگ به از این سختی است
 گذشت عمر به جان کندن ای خدا مردم
 بس میر عشقی ار آسایش آرزو داری
 و استاد حبیب یغمائی برای مراسم ختم و دفن خود به بازماندگان سفارشهایی می کند:

دوستان گریان شوند و دیگران گریان کنند
 ای پدر جان، ای عموجان ای برادر جان کنند
 مجلسی سازند و تجسین مرا عنوان کنند
 پیکرم را بی کفن، بی شست و شو پنهان کنند
 و رهی معیّری مرگ را انتخاب می کند و پای بر جهان مادی می گذارد.

من نمی خواهم که بعد از مرگ من افغان کنند
 من نمی خواهم که فرزندان و نزدیکان من
 من نمی خواهم که در ترحیم من یاران من
 در نمکراری کجا از هر طرف فرسنگهاست
 و رهی معیّری مرگ را انتخاب می کند و پای بر جهان مادی می گذارد.

کار جهان باهل جهان وا گذاشتیم
 پا چون حجاب بر سر دریا گذاشتیم
 موجیم و کار خویش به دریا گذاشتیم
 رفتیم و داغ خویش به دلها گذاشتیم
 ایو القاسم صهبا نیز زندگی و عمر خود را قابل ثبت در کتاب عمر نمی داند و آنرا سرابی می شمارد.
 کردم نظر به حاصل صورتحساب عمر
 چیزی نبود در خور ثبت کتاب عمر
 پس چیست سود این همه رنج و عذاب عمر

رفتیم و پای بر سر دنیا گذاشتیم
 بالای هفت پرده نبلی است جای ما
 ما شکوه از کشاکش دوران نمی کنیم
 بودیم شمع محفل روشندان رهی
 ایو القاسم صهبا نیز زندگی و عمر خود را قابل ثبت در کتاب عمر نمی داند و آنرا سرابی می شمارد.
 امشب ورق زدم به ندامت کتاب عمر
 گشتم دقیق در همه اقلام و ای دریغ
 آئیم و می رویم و نمائندشان ما

و فریدون توللی مرگ را پایان زندگی این دنیا و دروازه حیات می‌داند که از این دروازه می‌توان به ابدیت و جهان باقی رفت.

عمری به عبث راندم و هر نقش دلاویز
جز مرگ که یکتا در زندان حیات است
دکتر احمدعلی رجائی درباره مرگ و حیات خود مطالبی می‌گوید و در انتظار مرگ می‌نشیند که متأسفانه چند سال پیش مرگ او را در ربود.

بیماریم کشید سوی آستان مرگ
مرگ آموذ در خور خویش نیافت، باز
باز آمدم و با غم گیتی بساختیم
غلامحسین یوسفی چه خوب آرزوی مرگ کرده است:
ای مرگ پیش آ، تا در آغوشت کشم
یک گل اگر بوئیدم اندر گلشنی
سوز درون راکی توان کردن بیان

دیدم بچشم خویش کران تا کران مرگ
نیکو برون نیامدم از امتحان مرگ
تا کی رهیم از غم و آید زمان مرگ

کز زندگی بیزار گشتم بارها
هر دم فروشد در دل من خارها
با اشک و خون دل بدین گفتارها

محمد پیمان

نگاهی دیگر به فرهنگ معین

در شماره‌های ۱-۳ سال نوزدهم (فروردین - خرداد ۱۳۷۲) مجله گرانقدر «آینده» مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی دیگر به فرهنگ معین» درج شده بود که نویسنده محترم آن، پس از یک تجلیل کوتاه از شادروان دکتر محمد معین، با عباراتی که باعث تأسف و شگفتی بسیار است می‌نویسد: «هنگامی که فرهنگ معین منتشر می‌شد انتظار می‌رفت که براحتم بتوان مشکلات لغوی بسیاری از کتابها و دیوانهای شعر را به وسیله آن حل نمود و از ارجاعات بیشمار به دیگر قومیس عرب و عجم خودداری کرد، ولی بزودی روشن شد که این فرهنگ چنانکه باید پاسخگوی همه نیازهای ما در حد معمول و متداول آن نمی‌باشد، چرا که با مراجعات مکرر به فرهنگ معین دیده نشد که این کتاب همه لغات و مفردات و اصطلاحات و کنایات هیچیک از متداولترین کتابهای مشهور زبان فارسی را در بر ندارد...!»

آنچه باعث تعجب است این است که ایشان از یک فرهنگ شش جلدی که تنها چهار مجلد آن به معانی لغات تخصیص داده شده، انتظاراتی دارند که حتی از لغت نامه عظیم دهخدا نیز چنین توقعی بی‌جاست.

چشمداشت کمال از چهار جلد فرهنگ معین به مثابه آنست که انتظار داشته باشیم دو جلد اعلام آن پاسخگوی تمام حوایج و نیازمندیهای ما در خصوص اعلام ایران و جهان باشد!

تصور می‌کنم که نویسنده محترم مقاله می‌داند که اولاً خود مرحوم معین هرگز ادعا نداشت که کاملترین فرهنگها را تدوین کرده است، همچنان که هیچ فرهنگ نگار دیگری هم در گذشته چنین داعیه‌ای نداشته و مسلماً اگر لغت نامه‌ای از هر حیث کامل و بی‌عیب بود، دیگر این همه فرهنگ عمومی و تخصصی نوشته نمی‌شد، و اصولاً کدام فرهنگ است که بتواند جای تمام «قومیس عرب و عجم» را آنطور که نویسنده مقاله انتظار دارند بگیرد؟...

ثانیاً هدف مرحوم معین اصولاً ارائه «همه لغات و مفردات و اصطلاحات و کنایات متداولترین کتابهای مشهور زبان فارسی» نیست و آنچه که به زعم نویسنده مقاله عیب کار معین است، یعنی انباشتن